



تحلیل شواهد تاریخی ناظر به استفاده از ظرفیت وراثت، نسب و شرافت خاندانی؛ نقبی بر زیارت وارث

دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۲ | بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵ | پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۰

منصوره بخشی^۱ ناهید طیبی^۲

چکیده

شرافت خاندانی و افتخار و تفاخر به نسب از ظرفیت‌های مهم اجتماعی، اعتقادی و سیاسی در ملل و جوامع به شمار می‌رفته و به‌ویژه شناخت نسب همواره در طول تاریخ، مرکز توجه وجدان اجتماعی عرب بوده است. در نظام اجتماعی صدر اسلام، امتیاز فردی و قبیله‌ای نسبت به دیگران مرهون شرافت خاندانی آن‌ها بود. استفاده از این ظرفیت توسط ائمه (ع) اگرچه از نظر مبنا و شرایط استناد به وراثت، متفاوت است؛ اما با توجه به شناختی که از افکار عمومی عصر خویش داشتند صورت می‌گرفت و همین عامل، ضرورت و اهمیت پرداختن به این مسئله را نشان می‌دهد. این تحقیق به روش توصیفی تحلیلی با هدف ارائه تصویر صحیحی از کاربست ظرفیت شرافت خاندانی در اثبات حقانیت در قالب «زیارت وارث» توسط اهل بیت (ع) انجام می‌گیرد و در صدد پاسخ به این پرسش است که شواهد تاریخی ناظر به استفاده از ظرفیت نسب، توسط اهل بیت (ع) و افراد منتسب به آنان با تمرکز بر زیارت وارث چگونه تحلیل می‌شود. بر اساس یافته‌ها، استفاده پیامبر (ص) از ظرفیت نسب هنگام ارسال نامه‌ای به نجاشی برای معرفی جعفر بن ابیطالب (ع)، استناد حضرت زهرا (س) به نسب خویش در خطبه‌ها و گفت‌وگوها در برابر غاصبان خلافت و فدک، استفاده از ظرفیت شرافت خاندانی توسط حسنین علیهما السلام با انتساب خویش به فاطمه (س) به جهت دختر پیامبر بودن در بزنگاه صلح و قیام و تأکید حضرت زینب (س) در گفت‌وگوهای فردی و خطبه‌خوانی به اتصال نسب امام حسین (ع) به پیامبر (ص) از جمله شواهد تاریخی بر استفاده از ظرفیت وراثت و شرافت خاندانی است که مؤید مفاهیم «زیارت وارث» است. کاربرد اصطلاحات ناظر به شرافت نسب در ادعیه، زیارات و رجزخوانی‌های اهل بیت (ع) پاسخی به افکار عمومی زمانه خویش بوده و در تنافی با آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ» نیست.

کلیدواژه‌ها: زیارت وارث، شرافت خاندانی، ظرفیت حسب و نسب، وجدان اجتماعی عرب.

۱. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث، پژوهشگر تاریخ تشیع، پژوهشگاه مطالعات اسلامی جامعه الزهرا (ع)، قم، ایران (نویسنده مسئول): mb1348631@gmail.com

۲. دکترای تاریخ اهل بیت (ع) و مدیرگروه تاریخ پژوهشگاه مطالعات اسلامی جامعه الزهرا (ع)، قم، ایران: tayyebi10@yahoo.com

۱. مقدمه

زیارت وارث یکی از معتبرترین زیارت‌هایی است که در آن به مسئله وراثت امام حسین (علیه السلام) از انبیای پیشین و سپس وراثت از اصحاب کساء به عنوان یک ظرفیت و سرمایه تصریح شده است. این وراثت هر دو جنبه مادی و معنوی را شامل می‌شود. در بخش ابتدایی زیارت وارث، آنجا که به امام حسین (علیه السلام) با عنوان وارث آدم، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السلام) درود فرستاده می‌شود، وراثت ناظر به میراث معنوی مانند مقام ولایت، هدایت، عصمت، علم الهی و حتی امامت است چنان که امام رضا (علیه السلام) فرمود: امامت، منزلت انبیا و ارث اوصیاست (ابن بابویه، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۱۹۶). در ادامه زیارت از آن حضرت با عنوان وارث حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، امام علی (علیه السلام)، امام حسن (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) یاد می‌شود. به یقین اگر وارث مقام امامت مد نظر باشد، حضرت فاطمه (علیها السلام) از این بخش خارج است و اگر وراثت خاص باشد و به نسب و رابطه خونی اشاره شود، هر چهار مورد اخیر متناسب است. گرچه برای وراثت از اصحاب کساء می‌توان هر دو بعد معنوی و مادی را متصور بود، اما این مقاله بر مسئله نسب و تبار و رابطه خونی به عنوان یک ظرفیت در فرایند هدایتگری و تثبیت جایگاه ولایت و امامت متمرکز می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که معیار کرامت و فضیلت انسانی بر اساس آیه شریفه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ» (الحجرات، ۱۳) پرهیزگاری است و تذکر اهل بیت (علیهم السلام) به مسئله وراثت تنها یادآوری ظرفیت شرافت نسبی آنان است برای جامعه‌ای که این مسئله برای آن‌ها بیش از اندازه اهمیت دارد. طهارت و شرافت در وراثت از نظر اهل بیت (علیهم السلام) محور و مرکز فضایل نیست و ظرفیتی است که پس از دال مرکزی تقوی می‌تواند جایگاه شریف آنان را بازنمایاند.

۱-۱. پیشینه پژوهش

مقالات زیر با موضوع جایگاه نسب نگاشته شده‌اند و برای مقاله حاضر پیشینه مناسبی خواهند بود:

صالحی و خاشی (۱۳۹۹) در مقاله «کاربرد نسب و تأثیر آن در چالش‌های دو قرن نخست

جهان اسلام» سعی‌شان نمایاندن چالش ساکنان جهان اسلام با یکدیگر و کاهش وحدت اسلامی، در پی کار بست نسب و تأکید بر آن در جامعه ایرانی و عرب دوسده نخست هجری است. نویسندگان معتقدند کاربرد نسب به پیدایی چند دستگی و دیدگاه‌های گوناگون در آن جوامع انجامید چنان که برخی از آن‌ها به نحله‌ها و مکاتب فکری ستبری بدل شدند. نوشتار حاضر از زاویه‌ای دیگر به موضوع نگرینسته و با تمسک به تاریخ فکر عرب در اهمیت و توجه به شرافت نسب و استفاده اهل بیت (علیهم‌السلام) از این ظرفیت در شناساندن جایگاه خویش که در زیارت وارث منعکس شده، اهمیت جایگاه وراثت نسبی اهل بیت (علیهم‌السلام) را که تنها در افراد خاص متبلور شده، بیان می‌کند.

صفری فروشانی و عالمی (۱۳۹۲) در مقاله «عوامل رشد انساب‌نگاری اسلامی و کارکردهای آن» درصددند تا مخاطب را با دلایل رشد و گسترش علم انساب و همچنین کارکردهای این علم که باعث بقا و پیشرفت آن شده‌اند، آشنا کنند. از نظر نویسندگان، این دانش از معدود دانش‌های دوره جاهلیت است که به دلیل کارکردش در نظام قبیله‌ای مورد توجه بوده و از این رو نسب‌دانان نیز از جایگاه اجتماعی ممتازی برخوردار بودند، گرچه هیچ‌گاه به صورت مکتوب در نیامد؛ اما پس از اسلام و با توجه به آموزه‌های اسلامی برگرفته از آیات و روایات کارکردهای جدیدی یافت و پس از مدتی تألیفات فراوانی در این خصوص انجام گرفت که درصد قابل توجهی از میراث مکتوب مسلمانان را به خود اختصاص داد. توجه به دانش انساب و کارکردهای آن به صورت عام و توجه به جایگاه نسب اهل بیت (علیهم‌السلام) در نوشته حاضر به صورت خاص، از وجوه تمایز این نوشتار با مقاله پیش گفته است.

در مجموعه آثار یاد شده به زیارت وارث و کارکرد نسب‌شناسی پرداخته شده است؛ اما شواهد تاریخی ناظر بر ظرفیت وراثت و شرافت خانوادگی در امر هدایتگری مورد توجه نبوده و اهمیت و نوآوری تحقیق حاضر در همین نکته با توجه به پیچیدگی‌های مسئله وراثت است. مقاله حاضر به روش توصیفی تحلیلی به این پرسش پاسخ می‌دهد که شواهد تاریخی ناظر به استفاده از ظرفیت نسب، توسط اهل بیت (علیهم‌السلام) و افراد منتسب به آنان با تمرکز بر زیارت وارث چگونه تحلیل می‌شود.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. حَسَب و نَسَب

دو واژه حَسَب و نَسَب، ناظر به شرافت اخلاقی و تبار انسانی است. واژه حَسَب را در اصل به معنای کرامت و شرف پایدار در میان پدران و نیاکان و آنچه انسان از مفاخر آنان می‌شمارد، دانسته‌اند (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ۱۴۸؛ ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۴: ۱۹۰). نَسَب، جمع انساب به معنای پیوند خویشاوندی به‌ویژه پیوند پدری و نیاکان پدری است (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۳: ۱۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۷۵۵-۷۵۶). عالمان لغت با استناد به سروده‌ای، میان حسب و نسب فرق نهاده، نسب را شمار نیاکان (شجره‌نامه) و حَسَب را هرگونه کار نیک، چه از سوی خود شخص و چه از سوی نیاکان او، معنا کرده‌اند (ر.ک: ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۳: ۱۲-۱۳؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۷۵۵-۷۵۶). توجه به نسب در زندگی دنیوی در همه ملل جهان از دیرباز مطرح بوده است. سنگ‌نوشته‌ها، الواح و طومارهای به‌جا مانده از دوره باستان، گواه آن است که آدمی از روزگاران کهن به این موضوع توجه داشته است. شواهدی که از کتیبه بیستون، نقوش آرامگاه کوروش و نقش رستم به دست آمده، حاکی از این است که این موضوع در ایران باستان اهمیت بسیار داشته است (عمری، ۱۳۸۰: ۵۲-۵۳). گفت‌وگوی سران و بزرگان عرب در حضور خسرو پرویز و اشعار فراوانی که به منظور تفاخر و مباهات، برای پادشاه ایران می‌خواندند (ر.ک: قلقشندی، ۱۹۸۴م، ج ۱: ۴۰۴-۴۰۱)، شاهدی است بر اینکه توجه به انساب در میان عرب پیشینه‌ای کهن داشته است. ابن‌خلدون از منظری سیاسی و اجتماعی، حسب و نسب را تفسیر کرده و معتقد است شرف و حسب آدمی از راه خصال و ملکات نیکو پدید می‌آید و معنای بیت (خاندان) نیز این است که شخص از میان نیاکان خود گروهی مردمان بلندپایه و بزرگوار و نامور را برشمرد. در این صورت است که چون در این خاندان زاده شده و بدان منسوب است، در قبیلۀ خودش او را بزرگ و محترم می‌دارند (ابن‌خلدون، ۱۹۷۱م، ج ۱: ۱۶۷-۱۶۸)؛ بنابراین، از نظر ابن‌خلدون حسب در واقع به نسب برمی‌گردد و ثمره و فایده نسب نیز همان عصیبت است. پیش از اسلام مسئله حسب در ازدواج نقش داشته

(منصوره بخشی، ناهید طیبی)

است (ر.ک: بغدادی: ۳۱۰). ابوبکر در خطبه خلافتش بر کرامت حسبی خود تأکید کرد (ر.ک: جاحظ، ۱۹۸۷م، ج ۱: ۲۶۹). عمر بن خطاب در نامه‌ای به ابوموسی اشعری توصیه کرد که از اشخاص با حسب و نسب در امور قضایی استفاده کند (ر.ک: وکیع، ج ۱: ۷۷-۷۶). در نامه حضرت علی (علیه السلام) هم به مالک اشتر توصیه شده است که با اشخاص دارای حسب و نسب و خاندان‌های صالح و خوش سابقه پیوند برقرار سازد (ر.ک: نهج البلاغه، ۱۹۶۷م، نامه ۵۳).

۲-۲. زیارت وارث

کهن‌ترین متن مفصل از زیارتی را که به جهت تکیه بر وراثت امام حسین (علیه السلام) از انبیا و ائمه پیش از خویش به «زیارت وارث» شهرت پیدا کرده است، ابن قولویه (م ۳۶۷) در کتاب کامل الزیارات (ابن قولویه، ۱۴۱۷ق: ۳۷۴-۳۷۶) به روایت مفضل بن عمرو از جابر جعفی آورده است. پس از وی این زیارت را بدون ذکر سند شیخ مفید (م ۴۱۳)، در «المزار» (مفید، ۱۴۱۴ق: ۱۰۶-۱۱۹) قسمت «آداب توقف بر قبر» و شیخ طوسی (م ۴۶۰)، در «مصباح المتجهد» (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۷۱۷-۷۲۱) از صفوان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده‌اند. در هر دو متن این زیارت، امام حسین (علیه السلام) وارث انبیا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) خوانده شده با این تفاوت که روایت ابن قولویه، در صدد بیان وراثت امام حسین (علیه السلام) از طریق وصایت و جانشینی پس از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) است. از این‌رواز واژه «وصی» در معرفی افراد استفاده شده است: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عَلِیِّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَخَیْرِ الْوَصِیِّینَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ الرَّضِيِّ الطَّاهِرِ الرَّاضِي الْمَرْضِيِّ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الصَّدِیقُ الْاَكْبَرُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبَرُّ التَّقِيُّ...»؛

در روایت شیخ مفید و شیخ طوسی به بیان وراثت از طریق شرافت و نسب خانوادگی پرداخته است: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ عَلِیِّ الْمُزْتَضَى، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ حَدِیجَةَ الْكُبْرَى...» از این‌رو دیده می‌شود امام حسن (علیه السلام) به جهت همسانی با امام حسین (علیه السلام) در طریق این وراثت قرار

نگرفته و از واژه «ابن» برای معرفی امام حسین (علیه السلام) استفاده و وی به عنوان فرزند رسول خدا، امیرالمؤمنین، حضرت زهرا و خدیجه کبری (علیها السلام) معرفی شده است.

می توان گفت گرچه هر دو گونه وراثتی که در این روایات منعکس شده دارای اهمیت از بُعدی خاص است و نمی توان با فرو کاستن از اهمیت یکی بر اهمیت دیگری افزود، اما به نظر می رسد وراثت نسبی به جهت انتقال اخلاق و خصوصیات که منجر به برگزیده شدن و قرار گرفتن موروث در مقام وصی و جانشین می شود، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. آثار زیادی برای شرح و تفسیر زیارت وارث نگاشته شده است. ملا حبیب الله کاشانی از علمای قرن چهاردهم «جنة الحوادث فی شرح زیارة الوارث» (مرسلوند، ۱۳۷۶، ج ۵: ۲۳۱) و حاج سیدمحمی الدین علوی فرزند سیدکاظم طالقانی کتاب «شرح زیارت وارث» (جواهرکلام، ۱۳۸۲، ج ۳: ۱۹-۳۲) را نگاشته و به شرح واژه های زیارت وارث بدون تمرکز بر مبحث ماهیت وراثت پرداخته اند.

۲-۳. جایگاه شرافت نَسَب و تبارشناسی در جامعه اسلامی پس از رحلت رسول

خدا ﷻ

هر جامعه ای متأثر از فرهنگ عمومی خود دارای معرفت و باورهای ویژه است که برای تأثیر بر آن جامعه ابتدا باید این باورها شناخته و سپس متناسب با آن ها برنامه ریزی شود. گفته می شود بشر در طول زندگی خود معرفت های غالب و حاکمی دارد که گاهی برای مدت های طولانی، تمام دید او را نسبت به جهان پیرامونش تحت الشعاع قرار می دهد.

۲-۳-۱. ظرفیت نَسَب در ایجاد منزلت اجتماعی در فرهنگ عمومی

برخی معتقدند در عصر جاهلی و پس از آن، نَسَب هر فرد تعیین کننده جایگاه او در جامعه و درجه حمایت اجتماعی و دفاع طبقه یا قشری از او بود، به عنوان نمونه فردی که در مقابل دشمن سلسله پدران خود را بازگو می کند، برای آن است که به خصم خود تفهیم کند در پناه چه کسانی است که حق او را می گیرند و نمی گذارند به او ستم شود (جواد

علی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۶۶۶). با توجه به کم بودن فاصله عصر جاهلی و صدر اسلام، این تفکرات و افکار عمومی هنوز در معرفت عمومی جامعه اسلامی هنوز جایگاه درخور توجهی داشت. به اصطلاح به این معرفت عمومی، اپیستمه گویند و اپیستمولوژی (Epistemology) به معنای معرفت‌شناسی است. در سایه شناخت این معرفت غالب در یک عصر، درک بهتری از وقایع تاریخی می‌توان داشت و داده‌های موجود را بهتر می‌توان تفسیر کرد. نکته قابل توجه این که بنا بر نظر میشل فوکو مردم هر عصری نمی‌توانند اپیستمه عصر خود را بشناسند و پس از گذشت زمان، توسط آیندگان این معرفت عمومی شناخته می‌شود (ر.ک: پاکتچی، ۱۳۹۳: ۴۱۴-۴۱۶). شرف و شرافت نسبی در اپیستمه عرب جاهلی و صدر اسلام جایگاه بسیار بالایی داشته به گونه‌ای که در طول ۱۴ قرن با ایجاد مناصبی چون نقابت جهت حفظ این نسبت (ماوردی، ۱۹۶۶م: ۶۹ و ۷۰؛ قلقشندی، ج ۱۰: ۲۵۰، ۴۰۰ و ۴۰۱) و سیادت و انتساب خانوادگی و خونی با پیامبر ﷺ حفظ شده است. این مسئله می‌تواند یکی از مصادیق معرفت عمومی در تاریخ اسلام باشد.^۱

برخی از اصطلاحات نسب‌شناسی نیز نشانگر اهمیت نسب در بین اعراب است؛ اصطلاحاتی مانند صحیح النسب، مقبول النسب، مشهور النسب، مردود النسب، نسب القطع، معقب، مطعون، درج، منقرض، مذیل، وحده، قعید، حفید، عریق، ناقله، مکثر، نازله (ر.ک: ابن طباطبا، ۱۳۷۲: ۴۶-۵۰؛ ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق: ۳۵-۴۰).

در طول تاریخ، ردپای شرافت نسبی در فرهنگ فولکلور به وضوح دیده می‌شود که اصطلاحات «شریف» برای مردان مانند شریف مرتضی برای سیدمرتضی و شریف رضی برای سیدرضی، گردآورنده نهج البلاغه به کار برده می‌شود و همچنین اصطلاح «شریفه» را برای بانوی سید به کار می‌بردند. «سید دو شرفه» نیز برای فردی که از ناحیه پدر و مادر سید است کاربرد دارد و رابطه شرافت و سیادت را می‌رساند. در جامعه عرب به خصوص

۱. گفته می‌شود منصب نقابت نخستین بار سال ۲۵۱ به درخواست حسین بن احمد بن عمر از نوادگان زید بن علی بن حسین از مستعین (حک: ۲۴۸-۲۵۲) تشکیل شد (ابوالفرج، ۱۳۸۵ق: ۴۱۰-۴۲۱؛ ابن عنبه، ۱۳۸۰ق: ۲۷۳). برخی نیز معتقدند اواخر قرن سوم توسط ابن طومار اول (م ۳۰۱) یا توسط ابن فرات در سال ۳۰۵، موریموتو، ۱۳۸۶: ۱۰۲) تأسیس شده و در هر صورت، وسیله‌ای برای حفظ نسب بوده است (طیبی و دشتکی، ۱۳۹۷: ۵۲-۵۷). برخی معتقدند رشد انساب‌نگاری در طی قرن‌های نخستین اسلامی تحت تأثیر عواملی چون کسب مشروعیت حاکمان، پرداختن طبقه حاکمه به آن، قبیله‌گرایی، شعوبیگری و فتوحات بوده است (نجفی، ۱۳۸۲: ۵-۴۴).

جامعه جاهلی و به تبع آن، جامعه زمان حضور رسول خدا ﷺ شرافت و نسب (عرق) اهمیت ویژه‌ای داشت. سخاوی (م ۸۸۹) درباره شخصیت نفیسه بنت زید، عروس امام صادق (علیه السلام) که خود نیز سیده بود، تعبیر «السيدة الشریفة» را به کار می‌برد (سخاوی، ۱۴۰۶ ق: ۱۰۱). همچنین درباره عائشه دختر امام صادق (علیه السلام) (همان: ۱۳۸) و ام احمد بنت احمد الحسینیه (همان: ۱۴۳) و بسیاری دیگر از زنانی که نسب آن‌ها به اهل بیت (علیهم السلام) برمی‌گردد.

پس از اسلام، خلیفه دوم به عنوان معیاری برای تقسیم بیت‌المال در بین مسلمین، دستور داد انساب را در دفاتری ثبت و ضبط کنند (یعقوبی، ج ۲: ۱۴۳؛ بلاذری، ج ۳: ۵۴۹). طرح انساب در دیوان مذکور را عقیل بن ابیطالب، مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم تهیه کردند. قواعد حاکم بر این دفاتر مانند نسبت به پیامبر ﷺ و نحوه تقسیم قبایل، توسط انساب‌نگاران پس از آن مد نظر قرار گرفت (ابن سلام، ۱۴۱۰ ق: ۷۴-۷۵؛ یعقوبی، ج ۲: ۱۵۳). طبق این دیوان، عرب به دو بخش قحطانیان و عدنانیان تقسیم می‌شدند و عدنانیان را به دلیل اینکه پیامبر ﷺ عدنانی بود، مقدم می‌کردند. سپس عدنانیان را به ربیعه و مضر تقسیم می‌کردند و مضر را مقدم می‌شمردند؛ سپس مضر را به دو گروه قریش و غیرقریش تفکیک کرده، قریش را برتری می‌دادند و قریش به بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم تقسیم می‌شد که بنی‌هاشم برتری داشتند. محور اصلی طبقه‌بندی، بنی‌هاشم بود و به ترتیب بر اساس نزدیک به بنی‌هاشم، لایه‌لایه می‌شدند (جوادی علی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱: ۴۷۰).

در دوره اموی تعصب قبیلگی که در نتیجه برتری جویی به واسطه نسب و قومیت در دوره عثمان به وجود آمده بود، افزایش یافت و دولت عربی اموی تلاش کرد با تکیه بر علم انساب، فرهنگ فخر به قبیله و نسب را دوباره رواج دهد.

در دوره عباسی شرایط و عوامل جدیدی به وجود آمد و مناطق غیر عرب به سرزمین اسلامی پیوستند و در نتیجه به چالش اختلاط عرب‌ها که خود را دارای نسب مشخص می‌دانستند با غیر عرب‌ها که دارای نسب نبودند، انجامید. گفته می‌شود در این زمان تأثیر عناصر غیرعربی بسیار مشهود است که هم عنصر قومی داشت مانند فارس‌ها و هم

عنصر دینی مانند نصرانی و یهودی، این غیرعرب‌ها که خود را تحت حاکمیت عرب‌ها می‌دیدند، سعی کردند تا به گونه‌ای غیرنظامی تأثیرات خویش را آشکار ساخته و به نوعی برای خویش، مجد و عظمتی بر پا داشته و در مقابل به سرزنش و طعن عرب‌ها بپردازند. در پاسخ به همین جریانات بود که به سرعت کتاب‌هایی در انساب عرب و مفاخر آنان نوشته و مدون گشت (صفری فروشانی و عالمی، ۱۳۹۲: ۱۰۶ و ۱۰۷). کسب اعتبار و مشروعیت از طریق رساندن نسب خود به اشخاص و اقوام خاص، تنها در فرهنگ یا قوم خاصی رخ نمی‌نمود، بلکه همه اقوام و ملل آشکارا آن را ارزشمند برمی‌شمردند. سرآغاز تاریخی اهمیت پدیده نسب را نمی‌توان تعیین کرد؛ زیرا نسب‌شناسی از ژرفای تاریخ سرچشمه می‌گیرد و با پیدایی انسان هم‌زاد است؛ یعنی تبارشناسی و شناخت نیاکان، قوم و قبیله، از نیاز همه انسان‌ها در همه روزگاران سرچشمه می‌گیرد (صالحی و خاشی، ۱۳۹۹: ۵۷).

ابن خلدون می‌نویسد بسیاری از سران قبایل و طوایف پس از آگاهی به تاریخ گذشته و فضیلت دلاوری یا بخشندگی و دیگر اسباب حُسن شهرت برخی از خاندان‌ها، شیفته آن می‌شدند و خود را به آنان نسبت می‌دادند و بنابر ادعا، خود را به آن دودمان می‌بستند (ابن خلدون، ۱۹۷۱م، ج ۱: ۲۵۰).

۲-۳-۲. ظرفیت نسب در کسب مشروعیت برای پیشبرد اهداف سیاسی

یکی از عوامل در نضج و رشد دانش انساب، استفاده‌های سیاسی از نسب افراد حاکم، برای دستیابی به مشروعیت بود. بسیاری از حاکمان و مؤسسان سلسله‌های مختلف اسلامی برای به دست آوردن قدرت یا استمرار آن، سعی می‌کردند با شمردن انتساب خویش یا حتی ساختن نسب و شرافت خانوادگی جعلی، خود را بزرگ دارند و شایسته حکومت قلمداد کنند؛ از این‌رو، گاه با ازدواج‌های اجباری، سبب این نزدیکی با بزرگان را برای خویش به‌منظور تفاخر و کسب مشروعیت فراهم می‌ساختند. از بزرگ‌ترین نمونه‌ها در تاریخ اسلام که کشمکش‌های بسیار طولانی و زیادی را نیز به دنبال داشت، درگیری بین علویان و عباسیان بر سر خلافت و شرایط حاکم بود (ابن سلام، ۱۴۱۰ق: ۲۳) که منازعات گسترده بر سر خلافت و مجادله بر سر آموزه‌های دینی درباره مشروعیت حاکم

را در پی داشت، در ابتدا عباسیان با شعار «الرضا من آل محمد» و استفاده از نسب سعی کردند امویان را از مشروعیت بیندازند و کسانی را که به پیامبر ﷺ از امویان نزدیکتر بودند دارای مشروعیت بیشتر برای خلافت بدانند. به همین منظور، هدف خویش را بازگرداندن خلافت به اهلش، یعنی نوادگان و عموزادگان پیامبر دانستند و منظورشان از قریش، منسوبان به علی (علویان)، جعفر (جعفریان) و عباس (عباسیان) بود؛ اما عباسیان که برای روی کار آمدن و کنار زدن بنی امیه از شعارهای علویان و پیروان آنان استفاده می کردند و به جز عموزادگی با پیامبر، مشروعیت حکومت خویش را از طریق وصیت ابوهاشم به حضرت علی (علیه السلام) می رساندند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ ق، ج ۷: ۱۴۹-۱۵۰؛ مسعودی: ۲۹۲-۲۹۳؛ ابن قتیبه، ۱۳۱۷ ق، ج ۲: ۱۴۸-۱۴۹؛ قاضی نعمان، ج ۳: ۳۱۶-۳۱۷) به تدریج از علویان فاصله گرفتند و ادعا کردند که خلافت میراث عباس عموی پیامبر ﷺ است. آن‌ها با تکیه بر این اصل جاهلی که دختر ارث نمی برد، وارث پیامبر ﷺ را عباس - تنها پسر عبدالمطلب که پس از پیامبر زنده بود - معرفی می کردند. در مقابل علویان به ویژه اهل بیت (علیهم السلام) با استناد به آیات قرآنی و احکام عقلی درصدد رد ادعای عباسیان برآمدند (الهی زاده، ۱۳۸۱: ۱۰۱) خطیب بغدادی (م ۶۳۴) به نقل از قاضی أبوالعلاء محمد بن علی الواسطی از دیگران نقل می کند که هارون اعمال حج را به جا آورد و در حالی که قریش اطراف او بودند به زیارت قبر رسول خدا ﷺ آمد و برای فخر و مباهات گفت: سلام بر تو ای رسول خدا ﷺ؛ سلام بر تو ای پسر عمو. حضرت ابوالحسن در همان وقت شرفیاب شده، عرضه داشت: سلام بر تو ای رسول خدا ﷺ؛ سلام بر تو ای پدر بزرگوار. اینجا رنگ صورت رشید تغییر کرد (مفید، ۱۴۱۴ ق، ج ۲: ۵۷۸؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ ق، ج ۹: ۸۸؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۳: ۳۱).

تعبیر «افتخاراً علی من حوله» یا «مفتخراً علی من غیره» در بیشتر منابع متقدم شیعی و اهل سنت آمده است (ابن مسکویه، ۱۴۲۲ ق، ج ۳: ۲۲۶؛ اربلی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲: ۷۵۹؛ نویری، ج ۲۲: ۱۳۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۷ ق، ج ۶: ۱۶۴؛ مزی، ۱۴۰۶ ق، ج ۲۹: ۴۹؛ ابن قتیبه: ۱۳۶). تعبیر «هذا الفخر حقاً یا ابا حسن» نیز دارای بار معنایی است و افتخار به نسب را نشان می دهد (ذهبی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۲: ۴۱۸؛ صفدی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۶: ۵۰۸).

(منصوره بخشی، ناهید طیبی)

فاطمیان از دیگر کسانی بودند که از نسب خویش و قرابت با پیامبر ﷺ برای دستیابی به قدرت و کسب مشروعیت استفاده کردند. اینان با ادعای قرابت بیشتر به پیامبر ﷺ، خود را بیش از عباسیان شایسته خلافت می‌دیدند؛ در همین راستا، در مصر و مغرب دست به تأسیس دولتی قدرتمند زدند و در طی چند قرن رقیب جدی عباسیان به شمار می‌رفتند؛ اینان توانستند حکومت عباسی را بارها به چالش جدی روبه‌رو کنند؛ از این‌رو، این اختلافات سیاسی با هدف کسب مشروعیت به طرح مباحث جدیدتر و جدی‌تر در عرصه نسب‌شناسی و اعتقادات و مسائل مربوط به آن منجر شد (ابن سلام، ۱۴۱۰ ق: ۸۴-۸۷؛ ابن رسول، ۱۴۱۲ ق: ۷) که نسب‌شناسی ابزار و وسیله اصلی در این بین بود.

۲-۴. شواهد تاریخی بر ظرفیت نسب منطبق با زیارت وارث

در زیارت وارث به امام حسین (علیه السلام) به‌عنوان وارث پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) درود فرستاده می‌شود. بررسی شواهد تاریخی که ناظر به استفاده از ظرفیت نسب و شرافت خاندانی برای اثبات حقانیت و تحریک عواطف اجتماعی جهت همسو کردن جامعه با فرد است، نشانگر وجود یک استراتژی مشخص از ناحیه اهل بیت (علیهم السلام) برای روشنگری و هدایت قوم به سوی حق است. در این بخش برخی شواهد تاریخی ذکر می‌شود:

۲-۴-۱. پیامبر ﷺ و کار بست عنصر مفهومی «شرافت نسبی» در معرفی جعفر طیار و

حسنین (علیهم السلام)

بر اساس گزارش بیهقی در دلائل النبوه، پیش از ورود مهاجران به حبشه، پیامبر ﷺ در نامه خود به نجاشی تعبیر «پسر عمو» را می‌آورد و تأکید بر شرافت نسبی جعفر دارد زیرا دیگر اقوام نیز بر شرف نسبی متمرکز هستند. آن حضرت نوشت: «قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرًا وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ من پسرعمویم جعفر را به همراه تعدادی از مسلمانان به سوی شما فرستادم» (بیهقی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲: ۳۰۹). رسول خدا ﷺ می‌توانست بنویسد

یکی از مسلمانان بزرگ مرتبه یا متقدمین در پذیرش اسلام یا شجاعان حجاز را به سوی نجاشی می‌فرستد، اما چنین ننوشت. انتخاب واژه «ابن عمی» یا به آن سبب است که نجاشی و تجار حبشه به واسطه روابط تجاری پیش از آن با خاندان هاشم و به ویژه ابوطالب در مکه آشنا شده و برای آنان احترام قائل بودند و حضرت از این ظرفیت شرافت خاندانی بهره می‌برد یا با بیان انتساب خونی جعفر به خود حقانیت دین را به اثبات می‌رساند. به این معنا که چون بر حق هست، عزیزان خود را به ورطه خطر انداخته است.

استفاده جعفر نیز از عنصر مهم شرف و شرافت نسبی پیامبر ﷺ و اخلاق پسندیده وی مانند راستگویی برای همسوسازی باورهایی که همه اقوام و ملل و ادیان بر آن پایبند هستند، نمایانگر قدرتمندی او در گزینش واژه‌های تأثیرگذار در روح مخاطب اوست. جعفر بن ابیطالب گوید: «فکتنا علی ذلک، حتی بعث الله إلینا رسولا منا، نعرف نسبه و صدقه و أمانته و عفافه» (همان) شرافت نسب، راستگویی، امانتداری و زیست عفیفانه از صفات پذیرفتنی در همه ادیان است. پیامبر ﷺ ویژگی‌های مهم دیگر مانند رسول وحی الهی بودن، رفتار خوش و ... داشت که جعفر به آن‌ها هیچ اشاره‌ای نمی‌کند چون دغدغه و مطلوب مشترک همه ملل و اقوام و ادیان نیست. وی پس از آن به بیان احکام و اوامری که رسول خدا برای مسلمانان مقرر فرموده و هدف رسالت او می‌پردازد.

بر اساس روایات معتبر بارها پیامبر ﷺ دربارهٔ حسنین (علیهم السلام) فرمود که آن دو از نظر جدّ و جدّه و پدر و مادر بهترین افراد در بین مردم هستند (کوفی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۵۹۳-۵۹۴).

۲-۴-۲. حضرت فاطمه (علیها السلام) و بهره‌گیری از شرافت نسب در روشنگری

در تاریخ اسلام همواره پیشوایان و بزرگان از ظرفیت وراثت و نسب برای نمایاندن حقانیت خود استفاده می‌کردند که حضرت زهرا (علیها السلام) از این دست است. در تصویرسازی از منزلت حضرت زهرا (علیها السلام) سه مورد بر خورداری از سرشت پاک، تعلق به خاندانی برگزیده و شهروندی جامعه اسلامی مطرح شده است (الویری، ۱۳۸۸: ۱۱). البته باید در نظر داشت شرافت مد

نظر، امری غیر از خلقت نوری وجودی حضرت زهرا (علیها السلام) پیش از آفرینش زمین و آسمان، (ابن بابویه، ۱۳۷۹: ۳۹۶؛ ۱۳۸۵ ق، ج ۱: ۱۸۰) نطفه بهشتی بودن او (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ ق، ج ۵: ۲۹۳) و آفرینه‌ای خاص از نور خود خداوند بودن وی است («السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُمْتَحَنَةً، اُمْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ،...» (ابن بابویه، ۱۳۸۵ ق، ج ۱: ۲۰۸؛ طوسی، ۱۳۶۴، ج ۶: ۱۰؛ برای مطالعه زیارت‌نامه‌های حضرت زهرا (علیها السلام) ر.ک: مشهدی، ۱۴۱۹ ق: ۷۹) و در حقیقت شامل ویژگی‌های وراثتی، عینی و زمینی آن حضرت می‌شود. از آنجا که حضرت فاطمه (علیها السلام) از خاندان ویژه و برگزیده بود و با توجه به معرفت غالب جامعه، این جایگاه می‌توانست او را به هدف نزدیک کند، برای تبیین حقیقت و روشنگری و تفهیم شرایط دفاع از حق به مردم بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در موقعیت‌های مختلف این وراثت و وابستگی خونی را گوشزد کرده و بر پیوند فرزندی خود با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پای فشرد. به‌عنوان نمونه موارد زیر ذکر می‌شود:

در شروع خطبه فدکیه خود را این‌گونه معرفی می‌کنند که: «أَيُّهَا النَّاسُ اِغْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةٌ وَأَبِي مُحَمَّدٌ، أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَاءً، وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا، وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ سَطَطًا» (طبرسی، ۱۹۶۶ م، ج ۱: ۲۵۹؛ مغربی، ۱۴۱۴ ق، ج ۳: ۳۴).

در مواجهه با مهاجمان به در خانه با فریاد (فَصَاحَت) می‌گوید: «يَا أَبْتَاهَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ ق، ج ۲: ۶۰).

در احتجاج با ابوبکر بر مسئله ارث فرمود: «فَرَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّ لِي وَلَا إِزْتِ لِي مِنْ أَبِيهِ أَمْ فَحَكَمَ اللَّهُ بِآيَةِ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا، أَمْ تَقُولُونَ أَهْلَ مَلْتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ أَبِي؟» (جوهری، ۱۴۱۳ ق: ۱۴۴).

بر اساس برخی منابع فرمود: «أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ الْمَلْتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟ أَوْ لَسْتَ أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مَلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَأَبْنِ عَمِّي؟» (طبرسی، ۱۹۶۶ م، ج ۱: ۲۶۸) استفاده از «ابن عم» به جای «زوجی» و به جای «ابوالحسن» که همواره برای تکریم با کنیه، حضرت علی (علیه السلام) را صدا می‌زد، نشانگر تمرکز حضرت بر شرافت نسبی است. از این‌رو، رابطه نسبی با همسرش را نیز به رخ می‌کشد.

در خطبه فدکیه فرمود: انا ابنة «نذیر لکم بین یدی عذاب شدید» (سبا، ۴۶) من دختر کسی هستم که «برای شما از عذاب سختی که پیش رو است، جز بیم‌دهنده‌ای نیست.» در این فراز هم برای چندمین بار نسبت خویش را با پیامبر ﷺ مطرح می‌کند و هم آن وصف ویژه پیامبری را که مرتبط با هشدار به عذاب است، هوشمندانه برمی‌گزیند تا تلنگری بر ذهن مخاطب باشد و یادآور مواردی از سخنان آن حضرت که زمینه‌ساز عذاب بوده است.

توصیفاتى که پیامبر ﷺ در روایات متعددی از شأن و منزلت والای حضرت فاطمه (ع) دارد، بیانگر ترسیم راهی است که رسالت آن بر عهده آن حضرت است، نه اینکه بیان این توصیفات صرفاً برخاسته از یک رابطه عاطفی و موروثی پدر-دختری باشد. هر چند این رابطه نسبی نیز که ثمره آن شرافت نسب و تربیت خانوادگی است، در جای خود بسیار ارزشمند است و از آن حضرت، شخصیتی کاریزماتیک و در عین حال مقتدر می‌سازد.

در روایتی از رسول خدا ﷺ درباره حضرت فاطمه (ع) تعبیر دقیقی مشاهده می‌شود که ظرفیت تحلیل با رویکردهای متفاوت را دارد. آنجا که می‌فرماید: «فاطمة بضعة منی؛ فاطمه (ع) تکه‌ای از من است» (قاضی نعمان، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۳۰؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ق، ج ۳: ۳۳۲). نیز گزارش شده است پیامبر ﷺ در حالی که دست فاطمه (ع) را گرفته بود، فرمود: «کسی که این [اشاره به فاطمه (ع)] را شناخت که شناخت، اما کسی که نمی‌شناسد، بداند او فاطمه (ع) دختر محمد و تکه‌ای از من است. او قلب و روح در دو پهلوی من است. پس هر که او را بیازارد، مرا آزرد و هر که مرا بیازارد، خدای را آزرد است» (مالکی، ۱۴۲۲ق: ۱۳۹).

به نظر می‌رسد تعبیر «بضعة» در بردارنده این مفهوم است که فاطمه (ع) در مقیاسی فراتر از دختر پدرش بود و در هدایت امت اسلام نقش مؤثری داشت؛ زیرا پیامبر ﷺ نفرمود فاطمة بضعة جسدی؛ فاطمه تکه‌ای از بدن من است؛ یا فاطمة بضعة کبدی، فاطمه تکه‌ای از قلب من است؛ تا رابطه خونی پدر و فرزندی را در برداشته باشد، بلکه با گزینش این واژه، معنای عمیق‌تر، دقیق‌تر و معنوی را منتقل کرد. از زاویه‌ای دیگر تعبیر

(منصوره بخشی، ناهید طیبی)

«فاطمة بضعة منی» می‌توانست به صورت «فاطمه جسدی» بیاید و نشانگر یگانگی جسد پدر و دختر باشد که آن نیز ارزشمند است، اما رسول خدا ﷺ جمله نخست را می‌فرماید تا نشان دهد قصه او و دخترش تنها قصه پدر-دختری نیست و امری بالاتر و مهم‌تر است. در حقیقت، آنچه می‌توان برداشت کرد اینکه استمرار شریعت در بیان و دامان این دختر است و به عبارتی فاطمه (علیها السلام) و نسل او تکه و دنباله خط ولایت در درجه اول و نبوت در مرحله بعد هستند و به عبارتی تداوم مسیر هدایت از دامان وی خواهد بود؛ بنابراین، شاید از این روست بسیاری از جمله‌هایی که حضرت زهرا (علیها السلام) در خطبه‌های خویش فرمود، در دوره‌های بعد در سخنان امامان معصوم (علیهم السلام) نیز دیده شد.

یکی دیگر از تعبیر ویژه‌ای که رسول خدا ﷺ درباره دختر خویش استفاده می‌کرد کنیه و به تعبیری لقب (عاملی، ۱۴۲۶ق، ج ۷: ۲۳۰) «أُمُّ ابیها» (اصفهانی، ۱۳۸۵ق: ۵۷)؛ افراد دیگری با این نام و کنیه در تاریخ وجود داشته‌اند؛ اما با استفاده از مجموعه روایات مربوط به حضرت زهرا (علیها السلام) می‌توان برداشت ویژه از این نام می‌توان داشت. این گونه خطابات نیز می‌تواند دارای بار معنایی خاص باشد و آن حضرت را در مقیاسی وسیع‌تر و جایگاهی فراتر از آنچه به ذهن می‌رسد، بنمایاند. «أُمُّ ابیها» در افواه عرب، هم برای نام و هم به عنوان کنیه دختر مورد استفاده قرار می‌گیرد. گاه با تعبیر «اسمها ام ابیها» (ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ج ۱۲: ۴۸۵) می‌آید مانند ام ابیها دختر موسی بن جعفر (علیها السلام) (مفید، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۲۴۴؛ وکیع: ۶۱؛ اربلی، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۸۹۳) و گاه به عنوان کنیه که در این صورت بار معنایی ویژه نداشته و مانند هر نام و کنیه دیگر، وجهی برای شناختن افراد است؛ اما از آنجا که کنیه حضرت زهرا (علیها السلام) ام الحسن و ام الحسین بوده می‌توان ایده لقب بودن آن حضرت را مطرح کرد که نشان از مقام شامخ وی دارد. در این صورت است که نیروی معنایی «أُمُّ ابیها» به عنوان وصف فرد، بیش از عامل شناسایی فردی خواهد بود. با ایجاد شبکه ارتباطی روایی بین روایات در بردارنده واژه «أُمُّ ابیها» برای فاطمه (علیها السلام) و روایاتی که پیامبر ﷺ و علی را پدران امت اسلام خوانده‌اند مانند «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» (ابن شاذان، ۱۴۰۷ق: ۴۷؛ ابن بابویه، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۸۶). گستردگی معنایی این تعبیر روشن‌تر می‌شود. اگر پیامبر ﷺ پدر معنوی و دینی امت اسلام است، فاطمه (علیها السلام) مادر این پدر و

به‌مثابهٔ مادر امت اسلام است و اینجا رابطهٔ «ام و امت» معنا می‌یابد. این بحث که یک انسان در مقیاس یک امت یا پدر یک امت باشد ریشه قرآنی دارد (آل عمران، ۹۵).

بر اساس مجموعه‌ای از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دختر خویش مژده می‌دهد: «ای فاطمه، بر تو بشارت باد که مهدی علیه السلام از نسل تو است» (سجستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۲: ۳۱۰؛ متقی هندی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱۲: ۱۰۵). این تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله نشان دهندهٔ وجود خاص و والای حضرت زهرا علیها السلام است که به‌عنوان مادر سلسله امامت به حضرت مهدی علیه السلام ختم می‌شود و نقش کلیدی در بحث انتظار تشیع دارد. در تحلیل دیگری می‌توان به نقش و ارتباط این لقب با امامان دیگر توجه کرد و آن اینکه لفظ «ام» و مادر بودن در انتقال صفات و ویژگی‌ها به فرزندان بسیار مهم است. وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرماید (ام اییها) یعنی فاطمه علیها السلام این توانمندی را دارد تا این صفات ویژه‌ای که در پدر وجود داشت به فرزندان خود انتقال دهد. انتساب حضرت مهدی علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام نشان دهندهٔ جایگاه والای او در سلسلهٔ امامت است.

۲-۳. حسنین علیهما السلام و استفاده از ظرفیت نسب با تأکید بر انتساب خود به نام فاطمه علیها السلام

در عصر قبل از بعثت، نظام قبیله‌ای بر اساس نسب‌نامه‌های واقعی یا غیرواقعی بر یک جد مشترک قرار داشت که وضعیت اجتماعی و اخلاقی هر قبیله منوط به آن بود و گروه‌هایی که نمی‌توانستند به نیاکانشان به‌عنوان مظهر بزرگی افتخار کنند جایگاه اجتماعی ضعیف و غیرموجهی داشتند (جعفری، ۱۳۸۲: ۱۸)؛ بنابراین، آگاهی و شناخت اجداد با شرافت نقطهٔ اصلی وجدان اجتماعی عرب بود و سربلندی و تفاخر یک قبیله در مقایسه با دیگر قبایل از اجدادشان ریشه می‌گرفت. به عبارت دیگر، هرگونه اعتبار و افتخار افراد و همچنین تمام قبیله منحصرأً به اجداد آن‌ها بستگی داشت و کاربست واژهٔ «حسب» بر این اساس که نسب شناسان عرب آن را به مفهوم شمارش و محاسبه کارهای معروف اجداد توصیف کرده‌اند (جعفری، ۱۳۸۲: ۱۹). بررسی بسامد تعبیری مانند «معروف الحسب» و «شرف الفخم» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۵۵: ۲۰۷؛ ابوالفرج اصفهانی، ج ۱: ۷۲؛ حموی، ۱۹۷۹ م، ج ۳: ۵۱۹). بنی الشرف الفخم فوق النجوم / ووطد

آرکانه و العمده در منابع ادبی و تاریخی نمایانگر اهمیت افتخارات نیاکان نیک کردار برای نسل‌های پسین است و محبوب‌ترین و مقبول‌ترین افراد کسانی بودند که حسب و شرف آنان عظیم‌تر بود.

گفته می‌شود قبیله‌ای که از نظر تعداد افرادش زیاد، ولی از جهت کردار نیک و اعمال خوب و مشهور نیاکان اندک بود، نه‌تنها از نظر اجتماعی دون پایه بود بلکه در معرض استهزا و تمسخر آن‌هایی قرار می‌گرفت که قادر بودند اعمال نیک پدرانشان را برشمارند و به رخ بکشند. عرب‌ها افزون بر اینکه ویژگی‌های بدنی را ارثی می‌دانستند، اعتقاد راسخ داشتند که شرافت هم در مقیاس معینی به ارث می‌رسد و سجایای اخلاقی هم از طریق وراثت به ارث می‌رسد. نیز معتقد بودند که شرافت ارثی اعتبار بزرگ اجتماعی است در حالی که شرافت اکتسابی نتیجه‌ای اندک دارد (جعفری، ۱۳۸۲: ۲۰). نیز برخی معتقدند نگهبانی حرم بیت و شرف از هم جداناپذیر بودند و محمد ﷺ کاملاً از این داستان معروف و ریشه‌دار ارتباط ابراهیم با کعبه آگاه بود. داستانی که اعراب به‌طور کلی و به‌خصوص چهار نسل از اعقاب پیامبر آنچنان از نزدیک در ارتباط با آن بودند. ابن خلدون خاطر نشان می‌کند که اگر رهبری در یک خاندان برای مدت چهار نسل ادامه می‌یافت، به صورت امری فوق‌العاده و افتخارآمیز در میان اعراب مورد توجه قرار می‌گرفت (ابن خلدون، ۱۹۷۱م، ج ۱: ۱۷۱).

منزلت حضرت زهرا (ع) را از افتخار و مباحثات امامان شیعه و به‌ویژه حسنین (ع) به آن حضرت در شرایط حساس می‌توان دریافت. امام حسن (ع) در ابتدای نامه‌اش به زیاد بن ابیه چنین می‌نویسد: «من حسن بن فاطمه (ع) الی زیاد بن سمیه؛ از حسن، پسر فاطمه (ع) به زیاد پسر سمیه» و این‌گونه هم طهارت مادرش به‌عنوان یکی از «ارحام مطهره» را مطرح می‌سازد و هم انتساب زیاد به مادرش سمیه را که زنی ناپاک و معروفه در جامعه بود، یادآور می‌شود. مهم‌تر از جمله امام حسن، پاسخی است که زیاد می‌دهد و می‌نویسد: «من زیاد بن ابی سفیان الی الحسن بن فاطمه (ع)» (ابن اثیر، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۴۹؛ حائری کرکی، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ۲۵؛ احمدی میانجی، ۱۹۹۸م، ج ۳: ۵۰) وی نام فاطمه (ع) را بر جای گذاشته و نام مادرش را حذف می‌کند؛ زیرا این انتساب به مادر به همان

قدر که برای امام حسن علیه السلام افتخار آفرین بوده برای زیاد شرم آور است. نکته قابل توجه اینکه فراخواندن فردی به نام مادرش در بین عرب، اگر مادر از بانوان صالحه باشد نوعی افتخار و مباحات است و اگر زنی فاسد باشد برای تحقیر به کار برده می شده و زیاد از این فرهنگ بومی آگاهی داشته است.

امام حسن علیه السلام در موضعی دیگر به این افتخار اشاره کرده و خطاب به معاویه فرمود: «أنا الحسن و أبي علي و أنت معاوية و أبوك صخر و أمي فاطمة و أمك هند، و جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و جدك حرب، و جدتی خدیجة؛ اینك من حسنم و پدرم علی علیه السلام است و تو معاویه و پدرت صخر است. مادر من فاطمه علیها السلام است و مادر تو هند. جد من رسول خداست صلی الله علیه و آله و جد تو حرب. جدۀ من خدیجه و جدۀ تو فتیله. نفرین خدا بر هر يك از ما که گمنام‌تریم و حسب و نسب‌مان پست‌تر و از قدیم به شرارت معروف و کفر و نفاق‌مان زیادتر است» (ابو الفرج اصفهانی، ۱۳۸۵: ۷۸).

بر اساس منابع تاریخی برخی خلفا و کلاً عرب، اینکه فردی خویش را به جده یا مادرش منتسب و به آن افتخار کند به تمسخر می گرفتند و هرگز چنین انتسابی از سوی معاویه و دیگر خلفا صورت نگرفته است. این تمسخر در نسل‌های پسین امام علیه السلام نیز وجود داشته است. بررسی نامه منصور عباسی خطاب به نفس زکیه (محمد بن عبدالله بن حسن) در فهم این مهم راهگشاست. بر اساس این نامه منصور، افتخار کردن محمد بن عبدالله نفس زکیه به اجداد مادری اش چون فاطمه بنت عمرو در جاهلیت و فاطمه بنت محمد علیها السلام در دوره اسلام را به تمسخر گرفته و او را برای این تفاخر سرزنش می کند و می نویسد: «تو به قرابت با زنان افتخار می کنی که حکم پدری و عمو بودن و عصبه و ولایت ندارند؟!» (مجلسی، ۱۴۰۵: ق ۲۸۹ و ۲۹۰).

انتساب برخی از امامان علیهم السلام به مادران آنها با وصف اضافی «ابن فاطمه» نیز در پی همین عظمت است (صفار، ۱۳۶۲: ۵۲۲؛ کلینی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۵۷۸). امام حسین علیه السلام در بحبوحه نبرد در کربلا می فرماید: «مَا أَنَّى ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟ فَوَ اللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ خَاصَّةً» (ابومخنف،

۱۳۶۷: ۲۰۸؛ طبری، ۱۴۰۳ق، ج: ۵ (۴۲۵). امام (علیه السلام) در این جمله سه مرتبه به اینکه پسر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است اشاره می کند، حال آنکه می توانست بفرماید پسر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) یا حدّ اقل، نوّه آن حضرت است. بر اساس منابع تاریخی و ادبی در سفر حجی که امام سجاد (علیه السلام) حضور داشت، خلیفه هشام بن عبد الملک وارد خانه خدا می شود و هر دو می کوشند تا به حجر الاسود نزدیک شوند. مردم راه را برای زین العابدین (علیه السلام) باز کردند در حالی که خلیفه تلاش می کرد تا به حجر الاسود برسد. هشام از این مسئله ناراحت شد و آن را توهین آمیز دانست و تجاهل کرد و درباره هویت امام سجاد (علیه السلام) پرسید که: «این فرد کیست که مردم به او تقدّم و برتری می دهند؟» (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج: ۹: ۱۰۸) فرزندی که تحت تأثیر احترام فوق العاده مردم به امام (علیه السلام) قرار می گیرد، در قالب شعری احساس خویش و آن واقعه را به نظم می کشد. گفته می شود صحت این قصیده معروف فرزندی و مناسبی که در آن این اشعار را سروده و قرائت کرده است، هرگز مورد سؤال قرار نگرفته است؛ بنابراین باید آن را به عنوان یکی از معتبرترین و مفیدترین اسناد معاصر زین العابدین (علیه السلام) دانست که در وصف آن حضرت گفته شده و تأکید بر شرافت مولد آن بزرگ به عنوان نسل پیامبر دارد که متمایز از محمد بن حنفیه است (جعفری، ۱۳۸۲: ۲۸۴).

۲-۴-۴. حضرت زینب (علیها السلام) و بهره گیری از ظرفیت نسب در گفت و گوها و خطبه ها

حضرت زینب (علیها السلام) از ظرفیت شرافت نسب خویش استفاده کرد و در دو مجلس مهم عبیدالله بن زیاد و یزید بن معاویه با وجود احساس خطر قطعی که وجود داشت، خطبه خواند. نکته مهم اینکه با خواندن خطبه های حضرت زهرا (علیها السلام) و زینب (علیها السلام) قضیه کاملاً برعکس شد و مقابله و مبارزه هوشمندانه آن ها با تمام وجود و استفاده از همه ظرفیت ها و امکانات باعث شد که مخالفان مجبور شوند نیت شیطانی خود را آشکار کنند و این گونه ناخواسته در معرض قضاوت تاریخ و نسل های بعدی قرار گیرند. به نظر می رسد این سخنان و خطبه ها نوعی گفتن سازی در برابر گفتمان موجود بود و این، پیروزی واقعی در نبرد بود هر چند نتیجه ظاهری متفاوت باشد.

۲-۴-۵. خطبه امام رضا (علیه السلام) و بهره‌گیری از ظرفیت نسب

در زمان حضور امام رضا (علیه السلام) در مرو هنگامی که شنید مردم در امر امامت اختلاف کرده و به بحث نشسته‌اند در خطبه‌ای به بیان معرفی جایگاه و شرایط امام و جنبه هدایتگری ایشان پرداخت و فرمود: آن‌گاه که ابراهیم به مقام امامت رسید، با خوشحالی عرض کرد: آیا فرزندان و نسل من هم به‌عنوان امام برگزیده‌ای؟ خداوند فرمود: عهد من به ظالمین نمی‌رسد (بقره، ۱۲۴). به این ترتیب امامت در خواص و پاکان قرار گرفت. سپس خداوند با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسلش، وی را گرمی داشت و فرمود: اسحاق و نیز یعقوب را اضافه بر خواسته‌اش به او بخشیدیم و همگی آنان را از صالحین قرار دادیم، آنان را امامانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کرده دستور دادیم. آنان ما را عبادت می‌کردند و امامت به همین ترتیب در نسل او باقی بود و یکی بعد از دیگری نسل به نسل آن را به ارث می‌بردند تا اینکه رسول خدا وارث آن شد. این امامت خاص حضرت رسول ﷺ بود که به امر خدا همان‌گونه که خداوند واجب فرموده بود به عهده علی (علیه السلام) قرار داد و سپس در آن دسته از نسل حضرت علی (علیه السلام) که برگزیده او بودند و خداوند علم و ایمان به ایشان داده، قرار گرفت. امامت مقام انبیا، و ارث اوصیاست. امامت نمایندگی خداوند عز و جل و جانشینی پیامبر ﷺ و مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام) و میراث حسن و حسین (علیه السلام) است. امام از نسل مطهره بتول عذرا فاطمه زهرا (علیها السلام) است و هیچ عیبی در نسب او نیست، هیچ شرفی هم‌تراز او نیست. نسب او از قریش است و در بین قریش از بنی هاشم است که از بقیه قریش شرافت بیشتری دارند و در آن میان از عترت یعنی از آل و نزدیکان حضرت رسول ﷺ است. همچنین امام از نظر خداوند، پسندیده و شریف‌ترین اشراف و از نسل عبد مناف است. علم او همواره رو به افزونی است. حلم و بردباری او کامل و تمام عیار است. بر امر امامت توانا و قدرتمند است. به نحوه اداره امور امت عالم و آگاه است، اطاعتش واجب است به فرمان خداوند به امر اطاعت قیام کرده، خیرخواه بندگان خدا و حافظ دین اوست. خداوند انبیا و ائمه را توفیق می‌دهد و از علم و حکمت مخزون خود علومی به آنان می‌دهد که به دیگران نداده است. از این‌رو، علم آنان از تمامی علوم اهل زمان برتر و بالاتر است (کلینی، ۱۳۶۳،

ج ۱: ۱۹۸-۲۰۳؛ ابن بابویه، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۱۶-۲۲۲).

در مجموع، شواهد و گزارش‌های یادشده، میزان ظرفیت نَسَب در امر هدایتگری را نمایان می‌سازد. البته باید توجه داشت افراد منحرفی ممکن است در شمار نسل انسان‌های برگزیده قرار گیرند که به احتمال، شرایط محیط و همنشین‌های ناصالح و عوامل اجتماعی و سیاسی دیگر بر ظرفیت طهارت نَسَبی ایشان غلبه می‌یابد و آنان را از مسیر حق منحرف می‌کند.

۳. نتیجه‌گیری

از نکات کلیدی «زیارت وارث»، تمرکز بر مسئله وراثت امام حسین (علیه السلام) از انبیای اوصیای الهی پیش از خود است. این وراثت می‌تواند شامل هر دو وراثت مادی و معنوی باشد. وراثت معنوی ناظر به مقام ولایت، هدایت، عصمت، علم الهی و حتی امامت است و وراثت مادی می‌تواند همان نَسَب و شرافت خاندانی از طریق انتقال ژن باشد. تکرار این مطلب در دیگر آموزه‌های تشیع نشانگر اهمیت استفاده از ظرفیت نَسَب به‌عنوان یکی از ظرفیتهای مؤثر در روشنگری و هدایت جامعه و اثبات حقانیت اهل بیت (علیهم السلام) است. یافتن شواهد تاریخی ناظر بر استفاده از ظرفیت وراثت و شرافت خاندانی موجب ایجاد فهم عمیق‌تر نسبت به زیارت وارث خواهد شد. برخی شواهد تاریخی عبارتند از: استفاده پیامبر ﷺ از ظرفیت نَسَب به‌هنگام ارسال نامه‌ای به نجاشی برای معرفی جعفر بن ابیطالب، استناد حضرت زهرا (علیها السلام) به نَسَب خویش در خطبه‌ها و گفت‌وگوها در برابر غاصبان خلافت و فدک، استفاده از ظرفیت شرافت خاندانی توسط حسنین (علیهم السلام) با انتساب خویش به فاطمه (علیها السلام) به جهت دختر پیامبر بودن در بزنگاه صلح و قیام و همچنین تأکید حضرت زینب (علیها السلام) در گفت‌وگوهای فردی و خطبه‌های خویش به اتصال نَسَب امام حسین (علیه السلام) به پیامبر ﷺ و خطبه علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در مرو به جهت روشنگری و تأکید بر نصب و نص الهی در انتخاب امام و امر هدایتگری امت که تنها از سوی امامان منتخب از جانب خداوند که نسب آنان پاکیزه و طاهر است قرار داده شده و دیگران به دلیل نبود شرایطی از جمله علم و عصمت و... چنین استحقاقی را ندارند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید. (بی تا). شرح نهج البلاغة. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم. قم: مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. (۱۳۶۴). النهاية فی غریب الحدیث والأثر. تحقیق: طاهر أحمد الزاوی، محمود محمد الطنحی. چاپ چهارم. قم: اسماعیلیان.
ابن اثیر، علی بن محمد. (۱۳۸۶). الکامل فی التاریخ. بیروت: دار صادر.
ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۰۴ق). عیون أخبار الرضا. تصحیح و تعلیق و تقدیم: الشیخ حسین الأعلمی. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

_____ (۱۳۸۵ق). علل الشرايع. تحقیق: سید محمد باقر بحر العلوم. نجف: منشورات المکتبه الحیدریه و

مطبعتها.

_____ (۱۳۷۹). معانی الاخبار. تحقیق: علی اکبر غفاری. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.

ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. (۱۴۱۲ق). المنتظم فی تاریخ الملوک والامم. تحقیق: محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه.
ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. (۱۴۰۴ق). تهذیب التهذیب. بیروت: دارالفکر.
ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. (۱۹۷۱م). دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

ابن سعد، محمد. (۱۴۱۰ق). الطبقات الكبرى. بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابن سلام، ابو عبید قاسم. (۱۴۱۰ق). النسب. بی جا: دارالفکر.

ابن شاذان، محمد بن احمد. (۱۴۰۷ق). مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين علی بن أبی طالب و الأئمة من ولده علیهم السلام من طریق العام. تحقیق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام / إشراف: السيد محمد باقر بن المرتضى الموحد الأبطح. قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام بالحوزة العلمیه.

ابن شهر آشوب، محمد بن علی. (۱۳۷۶ق). مناقب آل ابی طالب. نجف: مکتبه الحیدریه.

ابن طاووس، علی بن موسی. (۱۴۱۶ق). مصباح الزائر. تحقیق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث. قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.
ابن طباطبا، ابراهیم بن ناصر. (۱۳۷۲). مهاجران آل ابوطالب. ترجمه: محمدرضا عطایی. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.

ابن طقطقی، محمد علی. (۱۴۱۸ق). مقدمه الاصلی فی انساب الطالبیین. قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.

ابن عساکر، علی بن حسن. (۱۴۱۵ق). تاریخ مدینة دمشق. تحقیق: علی شبری. بیروت: دارالفکر.

ابن عنبه، احمد بن علی. (۱۳۸۰ق). عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب. تحقیق و تصحیح: محمد حسن آل الطالقانی. چاپ دوم. نجف: منشورات المطبعة الحیدریه.

ابن قتیبه، عبدالرحمن بن ابراهیم. (بی تا). خلاصة الذهب المسبوك مختصر من سیر الملوک. بغداد: مکتبه المثنی.

ابن قولویه، جعفر بن محمد. (۱۴۱۷ق). کامل الزیارات. تحقیق: شیخ جواد قیومی. بی جا: مؤسسة النشر الفقاهة.

(منصوره بخشی، ناهید طیبی)

- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۰۸ق). *البدایة و النهایة*. تحقیق: علی شیری. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد. (۱۴۲۲ق). *تجارب الامم*. تحقیق: ابوالقاسم امامی. چاپ دوم. بی جا: دار سروش للطباعة و النشر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. چاپ سوم. بیروت: دار صادر.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. (۱۳۸۵ق). *مقاتل الطالبیین*. تحقیق: کاظم مظفر. چاپ دوم. نجف: منشورات مکتبه الحیدریة.
- ابومخنف، لوط بن یحیی. (۱۳۶۷). *وقعة الطف*. تصحیح: محمد هادی یوسفی غروی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- احمدی میانجی، علی. (۱۹۹۸م). *مکاتیب الرسول ﷺ*. بی جا: دار الحدیث.
- اربلی، علی بن عیسی. (۱۴۰۵ق). *کشف الغمة فی معرفة الائمة*. چاپ دوم. بیروت: دار الأضواء.
- ازهری، محمد بن احمد. (۱۴۲۱ق). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- الویری، محسن. (۱۳۸۸). «فرانقش هدایتگری و سیره اجتماعی فاطمه (علیها السلام)؛ درآمدی روش شناختی». *شیعه شناسی*. ش ۲۸. صص: ۷-۳۰.
- بغدادی، محمد بن حبیب. (بی تا). *کتاب المحبر*. تحقیق: ایلزه لیختن شتیتز. بیروت: دار الآفاق الجديدة.
- بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۹۸۸م). *فتوح البلدان*. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- بیهقی، احمد بن حسین. (۱۴۰۵ق). *دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة*. محقق: عبدالمعطی امین قلجعی. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- پاکتچی، احمد. (۱۳۹۳). *روش شناسی تاریخ*. تهران: دانشگاه امام صادق (علیه السلام).
- جاحظ، عمرو بن بحر. (۲۰۰۲م). *رسائل الجاحظ: الرسائل السیاسیة*. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- جعفری، حسین محمد. (۱۳۸۲). *تشیع در مسیر تاریخ*. مترجم: محمدتقی آیت اللهی. چاپ یازدهم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی علی. (۱۴۲۲ق). *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*. چاپ چهارم. بی جا: دار الساقی.
- جواهرکلام، عبد الحسین. (۱۳۸۲). *تربت یاکان قم*. قم: انصاریان.
- جوهری، احمد بن عبدالعزیز. (۱۴۱۳ق). *السقیفة و فدک*. تحقیق: محمد هادی امینی. چاپ دوم. بیروت: شرکت الکتبی للطباعة و النشر.
- حائری کرکی، سید محمد. (۱۴۱۸ق). *تسلیة المجالس و زینة المجالس*. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة.
- حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۹۷۹). *معجم البلدان*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی. (۱۴۱۷ق). *تاریخ بغداد*. تحقیق: عبدالقادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ذهبی، محمد بن احمد. (۱۴۰۷ق). *تاریخ الاسلام*. تحقیق: د. عمر عبد السلام تدمری. بیروت: دارالکتب العربی.
- سجستانی، سلیمان بن اشعث (ابن داود). (۱۴۱۰ق). *السنن*. تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحاح. بیروت: دار الفکر.
- سناوی، علی بن احمد. (۱۴۰۶ق). *تحفة الاحباب و بغیة الطلاب*. قاهره: مکتبه الکلیات الازهریة.
- شیخ الاسلامی، حسین. (۱۴۲۵ق). *مسند فاطمه الزهرا (علیها السلام)*. قم: انصاریان.
- صالحی، کورش؛ خاشی، رحیمه. (۱۳۹۹). «کاربرد نسب و تأثیر آن در چالش های دو قرن نخست جهان اسلام». *مطالعات ایرانی اسلامی*. دوره ۱۰. ش ۳. صص: ۵۷-۷۴.
- صفار قمی، محمد بن حسن. (۱۳۶۲). *بصائر الدرجات*. تصحیح و تعلیق و تقدیم: حاج میرزا حسن کوجه باغی. تهران: منشورات الأعلمی.

- صفدی. (۱۴۲۰ق). الوافی بالوفیات. تحقیق: أحمد الأرنؤوط وترکی مصطفی. بیروت: دار احیاء التراث. صفری فروشانی، نعمت الله؛ عالمی، سیدمحمد رضا. (۱۳۹۲). «عوامل رشد انساب نگاری اسلامی و کارکردهای آن». مطالعات تاریخی جهان اسلام. دوره ۱. ش ۱. صص: ۱۳۰-۱۰۳.
- طبرسی، احمد بن علی. (۱۹۶۶م). الاحتجاج. تحقیق: محمدباقر خراسان. نجف: دار النعمان للطباعة والنشر. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۰۳ق). تاریخ الأمم والملوک. چاپ چهارم. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۱ق). مصباح المتعهد. بیروت: مؤسسة فقه الشیعة.
- _____ . (۱۳۶۴). تهذیب الاحکام. تحقیق و تعلیق: سیدحسن موسوی خراسان. چاپ سوم. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- طیبی، سیدمحمد؛ دشتکی، فرهاد. (۱۳۹۷). «سیادت و سادات در دوره قاجار». تاریخ نامه ایران بعد از اسلام. ش ۱۶. بهار و تابستان ۱۳۹۷. صص: ۱۱۳-۱۳۰.
- عاملی، جعفر مرتضی. (۱۴۲۶ق). الصحیح من سیره نبی الاعظم. قم: دار الحدیث. عمری، علی بن محمد. (۱۳۸۰م). المجدی فی انساب الطالبیین. تحقیق: احمد مهدوی دامغانی. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیه الله مرعشی نجفی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). العین. چاپ دوم. قم: نشر هجرت. قلقشندی، احمد بن علی. (بی تا). صبح الاعشی فی صناعه الأنشاء. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- _____ . (۱۹۸۴م). نهاية الارب فی معرفة انساب العرب. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳). الکافی. تحقیق: علی اکبر غفاری. چاپ پنجم. تهران: دار الکتب الاسلامیة. کوفی، محمد بن سلیمان. (۱۴۱۲ق). مناقب الامام امیر المومنین. تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی. قم: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة.
- مالکی، ابن صباغ. (۱۴۲۲ق). الفصول المهمه فی معرفة احوال الانمه. قم: دار الحدیث. ماوردی، علی بن محمد. (۱۹۶۶م). الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة. چاپ دوم. مصر: توزیع دار التعاون للنشر والتوزیع عباس أحمد الباز مکة المكرمة.
- متقی هندی، علی بن حسام الدین. (۱۴۰۹ق). کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال. بیروت: مؤسسة الرسالة. محلی، حمید بن احمد. (۱۴۰۵ق). الحدائق الوردیة فی مناقب الائمة الزیدیة. تحقیق: مرتضی بن زید محطوری حسنی. چاپ دوم. دمشق: دار اسامة.
- مرسلوند، حسن. (۱۳۷۶). زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران. تهران: الهام.
- مزی، جمال الدین ابی الحجاج یوسف. (۱۴۰۶ق). تهذیب الکمال. تحقیق: بشار عواد معروف. چاپ چهارم. بیروت: مؤسسة الرسالة. مشهدی، محمد بن جعفر. (۱۴۱۹ق). المزار. تحقیق: جواد قیومی. قم: نشر القیوم.
- مغربی، قاضی نعمان. (۱۴۱۴ق). شرح الأخبار فی فضائل الائمة الأطهار. تحقیق: محمد حسینی جلالی. چاپ دوم. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد. بیروت: دار المفید.
- _____ . (۱۴۱۴ق). المزار. تحقیق: شیخ محمد باقر ابطحی. چاپ دوم. بیروت: دار المفید.

(منصوره بخشی، ناهید طیبی)

موریموتو، کازوتو. (۱۳۸۶). «مطالعه‌ای مقدماتی درباره پراکندگی جغرافیایی «نقابة الطالبيين» در پی درک و فهمی از پراکندگی و گسترش اولیه سیدها». ترجمه محمد حسین حیدریان، آینه میراث. دوره جدید. ش ۳۶-۳۷. صص: ۹۹-۱۰۵.

نجفی، محمدجواد. (۱۳۸۲). «نسب‌شناسی در دوره اسلامی». تاریخ/سلام. ش ۱۳. صص: ۵-۴۴.

نویری، احمد بن عبد الوهاب. (بی تا). *نهاية الارب في فنون الادب*. قاهره: وزارة الثقافة والارشاد القومي المؤسسة المصرية العامة للتأليف والترجمة والطباعة والنشر.

وکیع، محمد بن خلف. (بی تا). *اخبار القضاة*. بیروت: عالم الكتب.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (بی تا). *تاریخ الیعقوبی*. بیروت: دار صادر.

Analysis of Historical Evidence Regarding the Use of Inheritance Capacity, Lineage, and Familial Nobility; Focused on the Ziyārat al-Wārith

Mansoureh Bakhshi¹ Nahid Tayyebi²

Received: March 22 , 2025

Revised: May 05 , 2025

Accepted: May 10 , 2025

Abstract

Family honor and pride in lineage have been important social, ideological, and political capacities in nations and societies, and especially the recognition of lineage has always been the center of attention of the Arab social conscience throughout history. In the early Islamic social system, individual and tribal privilege over others was due to their family honor. The use of this capacity by the Imams (a.s.) although different in terms of the basis and conditions for relying on inheritance, But it was done with regard to the knowledge they had about the public opinion of their time, and this reflects the necessity and importance of addressing this issue. The present study is conducted using a descriptive and analytical method with the aim of presenting a correct picture of the application of the capacity of family honor in proving legitimacy in the form of the "pilgrimage of the heir" by the Ahl al-Bayt (a.s.) This study seeks to answer the question of how historical evidence regarding the use of lineage capacity by the Ahl al-Bayt (a.s.) and their associates is analyzed, focusing on the visit to the heir. Based on the findings, the Prophet (pbuh) used lineage capacity when sending a letter to Negus to introduce Jafar ibn Abi Talib, Hazrat Zahra (pbuh) invoked her lineage in sermons and conversations against the usurpers of the Caliphate and Fadak, The use of the capacity of family honor by the Hasanin (pbuh) by attributing themselves to Fatima (peace be upon them) for being

1. Holder Of an M.A. in Quran and Hadith Studies, [Usul-Din] "Research Fellow in Shiite History of Islamic Studies at Al-Zahra Society, Qom, Iran, (Corresponding Author): mb1348631@gmail.com

2. PhD in the History of Ahl al-Bayt, Head of the History Department at the Research Institute of Islamic studies of Jamit al-Zahra, Qom, Iran: tayyebi110@yahoo.com

the daughter of the Prophet at the time of peace and uprising, and the emphasis of Hazrat Zainab (peace be upon her) in personal conversations and sermons on the connection of the lineage of Imam Hussein (pbuh) to the Prophet (pbuh) are among the historical evidences of the use of the capacity of inheritance and family honor, which supports the concepts of "pilgrimage of the heir". The use of terms referring to the honor of lineage in the prayers, pilgrimages, and praises of the Ahl al-Bayt (a.s.) was a response to the public opinion of their time and was't in contradiction with the verse «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ».

Keywords: Heir's pilgrimage, family honor, lineage capacity, Arab social conscience.